

سوگواران سفیدپوش

(بررسی ریشه سفیدپوشی در سوگواری‌های تاریخ بیهقی)*

خیرالله محمودی**

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز

شهناز باصری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون (نویسنده مسئول)

چکیده

متون ادبی به‌عنوان آینه فرهنگ هر ملت موثق‌ترین منبعی هستند که ناخودآگاه، آداب و رسوم و باورهای هر قوم را در خود منعکس می‌کند. تاریخ بیهقی یکی از آثار گرانسنگ زبان فارسی است که علاوه بر ویژگی‌های منحصر به فرد تاریخی خود یکی از منابع فرهنگی زبان فارسی است که بیانگر بعضی از آداب و رسوم زمان خود است. یکی از مواردی که در نگاه اول ذهن خواننده را به خود معطوف می‌دارد، حوادث و وقایع و مراسم... حکومت مسعود غزنوی است. در همین بخش است که بیهقی در ذکر مراسم سوگواری محمود، برخلاف آیین مرسوم آن روزگار و حتی دوره‌های پیشین، به استناد متون ادبی معاصر خودش از جمله دیوان فرخی از سپیدپوشی مسعود و دربارانش در سوگواری محمود غزنوی و خلیفه القادر بالله سخن می‌گوید. رسمی که کاملاً با توصیفات سوگواری سایر متون ادب فارسی، حداقل تا روزگار نویسنده در تضاد است. در این پژوهش ابتدا به رنگ‌های سوگواری در ملل شرق و غرب و ایران قبل و بعد از اسلام پرداخته شده، سپس علت رنگ سپید پوشیدن مأمون در شهادت امام رضا (ع) و سلطان مسعود در مرگ محمود غزنوی و خلیفه بغداد بررسی شده است و به نظر می‌رسد که عمل مأمون بیشتر جنبه سیاسی و حکومتی و عمل سلطان مسعود تقلیدی از مأمون بوده است.

واژگان کلیدی: سوگواری، رنگ، تاریخ بیهقی، مسعود غزنوی.

مقدمه

فرهنگ‌های بشری تجلی مجموعه باورها، اعتقادات، آرمان‌ها، عواطف و احساسات ملت‌ها هستند که در آداب و رسوم هر ملت، انعکاس یافته‌اند اگرچه با پیشرفت جوامع بشری، این آداب و رسوم دستخوش تحول و دگرگونی می‌گردند اما اصل آن‌ها هیچ‌گاه از همراهی بشر جا نمانده و همواره با او زندگی کرده است. در اغلب فرهنگ‌های بشری، سوگ و سوگواری یکی از بسترهای مهم پیدایش آداب و رسوم ویژه بوده است. یکی از مظاهر برجسته سوگواری در جوامع مختلف، پوشش رنگی خاص در سوگواری‌ها بوده و هست. سیاه و سفید از مهمترین رنگ‌هایی است که در جوامع بشری به عنوان رنگ سوگواری به کار برده می‌شوند و انتخاب هر یک از این رنگ‌ها ارتباط مستقیمی با نوع نگرش هر ملت به مسئله مرگ و جهان هستی دارد. بی‌تردید در انعکاس باورها و اعتقادات و فرهنگ ملت‌ها، ادبیات بیشترین و مهمترین نقش را عهده‌دار است. در تاریخ بیهقی به عنوان یکی از منابع ارزنده ادبی عصر غزنوی تضادهایی در رنگ سوگواری دیده می‌شود. پیرامون این موضوع، تاکنون به طور جامع و با این عنوان خاص، پژوهشی صورت نگرفته است

پیشینه و ضرورت تحقیق

درباره رنگ سوگواری در ایران به صورت عام و مجمل تحقیقاتی انجام شده است از جمله پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تا حمله مغول از محمدرضا چیت‌ساز تدوین گردیده است که به رنگ لباس‌ها و سوگواری‌ها پرداخته است اما کار تحلیلی در مورد انتخاب رنگ خاص به‌ویژه رنگ سپید در دوره غزنویان تاکنون کار تحقیقی انجام نگردیده است.

یکی از نشانه‌های فرهنگ و تمدن ملل رنگ و نوع لباسی است که در مراسم خاص می‌پوشند و تحلیل و پرداختن به این موضوع بهتر می‌توان به اندیشه و فرهنگ ملت‌ها پی برد؛ بنابراین توجه و بررسی پوشیدن رنگ سپید در برهه‌ای از تاریخ آن هم از طرف حاکمان و پادشاهان نیاز به تحلیل و بررسی دارد به همین دلیل این تحقیق به پوشیدن رنگ سپید در سوگواری به وسیله سلطان مسعود غزنوی و مأمون پرداخته است.

تصویری کلی از رنگ سوگواری در شرق و غرب

قبل از بررسی علل تفاوت رنگ سوگواری در تاریخ بیهقی، با سایر متون برجسته هم عصرش، لازم است بدانیم که هر چند بنا بر نظر کوپر در عهد باستان، رنگ سوگ در شرق و غرب سفید

بوده و علاوه بر مشرقیان، در برخی از جوامع غرب باستان نیز کاربرد رنگ سفید به عنوان رنگ سوگواری بی سابقه نبوده است. «جبه سفید، مظهر پاکی و عفت یا غلبه روح بر بدن است. در مشرق زمین نیز همانند یونان و روم باستان به هنگام سوگواری این رنگ پوشیده می‌شد» (کوپر، ۱۳۸۶: ۱۷۱). اما امروزه در میان اکثر جوامع غربی و از جمله جامعه ما، رنگ سوگواری سیاه است در حالی که در میان ملل شرقی همچنان سفید باقی است. بی تردید انتخاب هر یک از این رنگ‌ها در هر جامعه بدون تأثر از اعتقادات و باورهای مردمان آن جامعه نبوده است.

در بیشتر جوامع غربی، سیاه، رنگ عزا، اندوه و توبه و انابه است. در شرق به این اعتقاد که مردگان از قالب خاکی خود رخت بر می‌بندند تا به دنیایی پاک‌تر و معنوی‌تر پیوندند سفید را رنگی مناسب عزا و سوگواری می‌دانند (سان، ۱۳۷۸: ۱۳۳-۱۳۴). در رم قدیم اعتقاد داشتند که پوشیدن سیاه به این معنا است که در حضور مرگ ما موجودات پست‌تریم (وارینگ، ۱۳۷۱: ۲۰۳). «وقتی چینی‌ها در مراسم عزا جامعه سفید بر تن می‌کنند نشانه آن است که متوفی به قلمرو خلوص و بهشت مشایعت شود. رنگ سفید به مفهوم یک اندوه شخصی نیست و برای هدایت در گذشتگان به سوی کمال پوشیده می‌شود» (اتین، ۱۳۶۷: ۱۹).

اما چرا در فرهنگ ملل شرق و غرب میان رنگ سوگواری تفاوتی به اندازه فاصله سیاه و سفید وجود دارد؟ همان‌گونه که در فرهنگ نمادها آمده است: «سیاه رنگ سوگواری است، سوگی نه در حد سفید، بلکه طاقت‌فرساتر از آن. سوگ سفید چیزی مسیحایی در خود دارد، نشانه غیبتی است که برای یک موجود کامل مقرر شده، یک مرخصی موقت است. سوگ سفید سوگ شاهان و خدایان بوده، که دوباره به دنیا خواهند آمد. پوشیدن لباس سفید در دربار فرانسه برای عزاداری برای شاه مرده، نشان از همین سوگ سفید است. اما سوگ سیاه را می‌توان سوگی بی‌امید دانست. سوگ سیاه خسران قطعی است، سقوط بی‌بازگشت در عدم است. در تفکر نمادین، مرگ پیش از زندگی می‌آید و تمامی تولدها یک باز زایش است بر این مبنای سفید در ابتدا رنگ مرگ و سوگواری است. این باور همچنان در مشرق وجود دارد و برای مدتهای طولانی در اروپا هم وجود داشته است. بخصوص در دربار شاهان فرانسه.» (شوالیه، ۱۳۷۹: ۶۹۱-۶۸۶)

رنگ سوگواری از دیدگاه اسطوره ایلید

در کهن‌ترین اثر مکتوب اساطیری یونان (*ایلید*)، آنگاه که تیس در ماتم پاتروکل دوست و انیس پسرش آشیل، به سر می‌برد و مطمئن است که فرزندش نیز در نبرد تروا از کشتگان خواهد بود، آن هنگام که ایزد بانوان دریایی پیرامون او گردآمده‌اند و تیس در میانه آن گروه بر سرنوشته آشیل، فرزند روین تن خویش می‌گرید که باید دور از میهن، برخاک تروا، از پای درآید. ایریس تیزیای در کنار او می‌ایستد و به او می‌گوید که: زئوس که اندیشه‌های تباہ ناشدنی را درمی‌یابد تو را به نزد خویش می‌خواند و تیس در پاسخ می‌گوید: چرا آن خدای بزرگ مرا می‌خواند. من از آمیختن با خدایان گریزانم «این سخنان را گفت و سراندازی سرمه‌ای رنگ را که هیچ جامه‌ای به تیرگی آن نبود برگرفت و روی به راه نهاد» (هومر، ۱۳۷۷: ۵۳۴).

جایگاه فرهنگ ایرانیان

در این پژوهش منظور ما از شرق و غرب، نه حدود جغرافیایی است نه مفهومی که از شرق و غربی که امروزه در عالم سیاست کاربرد دارد. بلکه منظور ما مفهومی است که بیشتر بر اساس یک برداشت فرهنگی و اصالت نژادی یا قرابت نوع جهان‌بینی به دست می‌آید. «آداب و رسوم یونانی به وسیله مقدونیان تا حدودی در ایران رسوخ پیدا کرد و آن‌ها هم بسیاری از رسوم و آداب ایرانی را فرا گرفتند و با خود به یونان بردند ولی آثار فرهنگ یونانی با حکومت اشکانیان از میان رفت و ایرانی‌ها خود را از قید و رسوم بیگانگان آزاد کردند.» (تاج‌بخش ۱۳۸۱: ۲۳۹).

علاوه بر همسایگان غربی، هندیان نیز به عنوان شاخه‌ای مهم از هند و اروپایی‌ها به دور از تأثیر و تأثر از فرهنگ ایران نبوده‌اند. «هندیان و ایرانیان بیش از تیره‌های دیگر هند و اروپایی با یکدیگر نزدیک بودند و بسیار دیرتر از بقیه اقوام این خانواده از هم جدا شدند... نکته جالب توجه این است که از لحاظ نژادی همچنانکه ایرانیان خود را (آریا) می‌خوانند هندیان هم خود را در قدیم‌ترین اثر مکتوب خویش موسوم به «وداها» با لقب آریا خوانده‌اند.» (باقری، ۱۳۷۶: ۱۲-۱۳)

۱. ایران قبل از اسلام

سوگ سیاوش به عنوان اندوه‌بارترین و ماندنی‌ترین سوگ گذشته‌های دور ایرانیان، آنقدر متأثرشان ساخته بوده است که بتواند تا دهها قرن ادامه یافته و به یک فرهنگ شناخته شده تبدیل شود و به حیات خود ادامه دهد.

سوگواران سفیدپوش (بررسی ریشه سفیدپوشی در سوگواری‌های تاریخ بیهقی) ۱۹۳

علاوه بر منابع تاریخی، حکیم توس نیز چگونگی کشته شدن سیاوش و پیامدها و سوگواری پس از آن را به گستردگی تشریح نموده است:

چو آگاهی آمد به کاووس شاه که شد روزگار سیاوش تباه
برو جامه بدرید و رخ را بکند به خاک اندر آمد زتخت بلند
همه جامه کرده کبود و سیاه همه خاک بر سر به جای کلاه
(فردوسی ۱۳۷۷: ۱۴۰)

ظاهراً در تاریخ مردم کهن ایران. این نخستین سوگی است که در آن سخن از سیاه‌پوشی است. «به استناد منابع موثق ایرانی، اولین مردی که در سوگواری لباس سیاه در بر کرد، شدوش، پسر گودرز، بود که چون سیاوش را فراسیاب (افراسیاب) بکشت چنین کرد.» (چلکوسکی، ۱۳۶۷: ۱۳۲). «به پندار دانشوران پارسی نخستین کس که در عزا سیاه به تن کرد، شادوس پسر گودرز بود که در ماتم سیاوخش سیاه پوش شد و پیش شاه رفت و گفت چنین کرده که روزی تاریک و سیاه است.» (طبری، ۱۳۷۵: ۴۲۵). نتیجه آنکه در لابلای تاریخ ایرانیان پیش از اسلام نیز همچون اساطیر آنان، سخنی از سفیدپوشی در سوگواری‌ها دیده نمی‌شود.

۲. ایران بعد از اسلام

۲.۱. دوره ایرانی - عربی

قبل از بررسی رنگ سوگ در ایران بعد از اسلام، لازم است گذری هرچند مختصر بر پوشش مسلمانان صدر اسلام در میان اعراب حجاز داشته باشیم، هر چند بعید به نظر می‌رسد که ملت کهن و متمدنی چون ایرانیان در فاصله‌ی زمانی اندکی فرهنگ سوگواری و رنگ خاص آن را از اعراب مسلمان تقلید کرده باشند. هیچ نقل و روایتی نیافتیم که شخص پیامبر (ص) در سوگی سیاه پوشیده باشند. در توصیف البسه پیامبر (ص) رنگهای سفید، مختلط، زرد و سیاه، آمده است. عمامه‌ی اصلی آن حضرت عمامه‌ای سیاه از برد یمانی بوده و عمامه‌ی دیگری نیز داشته‌اند که سفید بوده است. مهمترین جامه ایشان نیز حبره بود. این حبره که به رنگ سفید با راه‌های عمودی سرخ مات بوده لباس رسمی پیامبر را تشکیل می‌داده است.

در البسه خلفای راشدین هم، علاوه بر رنگ‌های یاد شده از رنگ سرخ نیز استفاده می‌شده همچنین رنگ عمامه‌های آن‌ها سفید و هم سیاه ذکر شده است. رنگ سفید شعار اصلی

امویان به حساب می‌آمد. این خلفا در روزهای جمعه باردای سفید و عمامه سفید به مسجد می‌رفتند (چیت‌ساز، ۱۳۷۹: ۳۰-۲۳). در زمان امویان، پوشیدن لباس سیاه به نشان ماتم، رسمی قدیم بوده که زن و مرد آن را رعایت می‌کردند. خلفای عباسی نیز در مرگ امام ابراهیم بن محمد لباس سیاه پوشیدند. ولی در زمان‌های بعد، مردان عرب در مراسم عزای شرکت نمی‌کردند زیرا این کار را نوعی سرکشی در برابر مشیت الهی می‌شمردند. در اسپانیا هنگام حکمروایی خلفای اموی، لباس عزای سفید رنگ بوده است (دزی، ۱۳۸۳: ۱۴).

البته لازم به ذکر است که ربط دادن مطلب فوق به سفیدپوشی ملل شرقی چندان منطقی نیست زیرا امویان در جایی می‌زیسته‌اند که کمتر ارتباطی با ملل شرقی داشته‌اند. اینکه امویان نیز در سوگواری سفید می‌پوشیده‌اند ظاهراً این موضوع را تأیید می‌نماید که هرچند مردمان شبه جزیره‌ی عربستان شدیداً در مرگ عزیزان خود سوگواری می‌کردند ولی احتمال می‌رود که در سوگواری‌های خود از رنگ و لباسی خاص استفاده نمی‌کرده‌اند. البته حساب اعراب ساکن عراق و شام را باید از اعراب حجاز حداقل در قبل از اسلام جدا کرد زیرا عراق و شام به دلیل نزدیکی به ایران و روم و یونان بی‌شک تا حدودی متأثر از فرهنگ‌های یاد شده بوده‌اند. همانگونه که امروزه نیز فرهنگ و آداب و رسوم در سوریه، عراق و عربستان و... با هم تفاوت چشم‌گیر دارد.

از طرفی مخالفت عباسیان با امویان و برگزیدن رنگ سیاه به عنوان شعار و لباس عزای خود مؤید این مطلب است که قبل از آنان پوشیدن رنگ سیاه در عزاداری مرسوم نبوده است. زیرا در غیر این صورت پوشیدن و برگزیدن رنگ سیاه نمی‌توانست تازگی داشته باشد. در دوره‌ی عباسیان علاوه بر لباس رسمی، سیاه رنگ سوگواری و عزاداری نیز بوده است. چنانچه وقتی محمد کشته شد زبیده، مادرش پشمینه‌ی سیاه پوشید (مسعودی، ۱۳۶۰: ۴۱). در سوگ مهدی عباسی نیز، حسنه کینز او و دیگر اطرافیانش لباس سیاه پوشیدند (همان: ۱۳۴).

تنها استثنا در این میان مأمون است. او در تشییع جنازه‌ی امام رضا (ع) با قبای سفید حاضر شده و خود را سخت بی‌تاب نشان می‌دهد! «ابوالحسن بن ابی‌عباد مرا گفت: مأمون را دیدم که قبای سفید در بر داشت و در (تشییع) جنازه‌ی رضا سر برهنه میان دو قائمه‌ی نعش پیاده می‌رفت» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۴۷۱). حال آنکه قبل از روی کار آمدن او رنگ سوگواری هم در ایران و هم در بغداد سیاه بوده است. لذا به نظر می‌رسد که باید این کار مأمون را به دیده‌ی تردید نگریست

سوگواران سفیدپوش (بررسی ریشه سفیدپوشی در سوگواری‌های تاریخ بیهقی) ۱۹۵

زیرا سفید پوشی او در سوگواری امام رضا (ع) ظاهراً رسمی ریشه دار نبوده است و باید ریشه آن را در امر دیگری جستجو کرد.

«در عصر طاهریان، صفاریان و سامانیان نیز، رنگ سیاه علامت سوگواری و ماتم بود، اگرچه رنگ کبود نیز استفاده می‌شد، زنان گاه البسه خود همچون چارقد و روبند را به رنگ نیلی سیر در می‌آوردند». (چیت‌ساز، ۱۳۷۹: ۱۳۴)

در عصر دیلمیان هم رنگ سیاه رنگ سوگواری بوده است. چنانچه صمصام‌الدوله در سوگ پدرش لباس سیاه پوشید. شیرازیان هم در عزای ابوشجاع فرزند صمصام‌الدوله سیاه پوشیدند. در زلزله شهر تبریز نیز که شمار بسیاری از مردمان آن شهر کشته شدند امیر شهر، خود سیاه پوشید و بر نمذ پاره نشست (همان: ۱۶۱).

۲.۲ دوره ایرانی - ترکی

در دوره حکومت‌های ترک نیز همچون بسیاری از دوره‌های دیگر جامه سیاه و نیز جامه کبود رنگ جامه‌های مصیبت و سوگواری بودند. اما گاه از جامه سفید هم استفاده می‌شد. چنانکه مسعود غزنوی در مرگ پدرش ردا و دستاری سفید پوشید و همه بزرگان نیز چون او سفیدپوش شدند همچنین در مرگ خلیفه عباسی القادر بالله نیز دستار از سر برگرفت و جامه سفید پوشید. (همان: ۲۸۷).

بنابراین در رنگ سوگواریهای دوره مورد بحث ما و در سفید پوشی دو استثنا وجود دارد؛ مأمون عباسی در سوگ امام رضا (ع) و مسعود غزنوی در سوگ پدرش محمود و خلیفه قبل از پایان این مبحث، ذکر این نکته لازم است که با تأمل در توصیفات سوگواری و رنگ آن در منابع یاد شده در می‌یابیم که برگزاری سوگواری و پوشیدن رنگی خاص در آن مراسم به عواملی چون جوان و پیر بودن، موقعیت و منزلت اجتماعی، نحوه مردن، میزان محبوبیت و حتی انگیزه‌های سیاسی، ... ارتباط مستقیم داشته و برای هر کسی سوگواری و مراسم ویژه برپا نمی‌شده است.

۳. رنگ سوگواری از دیدگاه دین

۳.۱. آیین زرتشتی

در آیین زرتشتی همچون دیگر آیین‌های شرقی از پوشیدن رنگ سفید در مراسم مختلف استفاده می‌کردند «از شرایط ورود به آتشکده پوشیدن لباس سفید است. به طور کلی در یزشنها (عروسی، مراسم کشتی و سوگواری و غیره) لباس سفید به تن می‌کنند.» (معین ۲۵۳۵: ۳۰۶) اینکه زرتشت و آیین او از چه زمانی در جامعه ایران ظهور یافته و آیا زرتشتیان وارثان بلامنازع فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان قبل از اسلام هستند یا نه، پرسش‌هایی است که محققان پاسخی قطعی برای آن‌ها ذکر نکرده‌اند. بدین معنی که مبدأ واقعی ظهور دین زرتشت در تاریخ چندان روشن نیست و به روایتی چند نقل شده است. دانستن مبدأ واقعی ظهور زرتشت از آن جهت مهم است که رنگ‌های سوگواری در اساطیر و تاریخ ایرانیان (نقل شده در شاهنامه) کاملاً با رنگ سوگ در آیین زرتشتیان تضاد دارد. همان گونه که می‌دانیم بخش‌هایی از شاهنامه مربوط به ظهور زرتشت و گسترده شدن دین بهی و جنگ‌های قهرمانان آن، همچون زریر و اسفندیار و... است اما نه تنها در این بخش‌ها بلکه در گشتاسب‌نامه هم که سروده دقیق زرتشتی است هیچ سخنی از سفیدپوشی آنان در سوگواری نیست. در اکثر متونی که به نماد رنگ‌ها پرداخته‌اند، رنگ سفید رنگ سوگواری ایرانیان و زرتشتیان معرفی شده است. کوپر در مورد رنگ سوگ در نزد زرتشتیان می‌نویسد: «هنگام عزاداری جامه سفید یا روسری سفید می‌پوشند.» (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۷۱) در تاریخ جامع ادیان در مورد مراسم تشییع آمده است که: «شش ناقل جنازه را حمل می‌کنند و از پی آنان سوگواران با جامه سفید حرکت می‌کنند» (ناس، ۱۳۸۸: ۴۸۲)

اما واقعیت آن است که، نه تنها متون اساطیری آیین زرتشتی (بندش، بخش اساطیری شاهنامه) بلکه هیچ یک از آثار منظوم و منثور قرن‌های آغازین ادب فارسی با آنکه بارها از جشنهای مربوط به ایران قبل از اسلام و آیین زرتشتی سخن گفته‌اند، به سفیدپوشی ایرانیان و زرتشتیان اشاره‌ای نکرده‌اند. در سراسر بندش با آنکه بارها از رنگ سفید به عنوان رنگی مقدس نام برده شده ذکر از کاربرد آن در سوگواری به میان نیامده است و همان گونه که دیدیم تاریخ بیهقی تنها منبعی است که در آن به نشان سوگواری سفید پوشیده‌اند.

در برخی از مناطق ایران (سیستان و بلوچستان...)، لباس رسمی و غیررسمی مردم بدون توجه به آیین و مذهب خاصی و صرفاً بر اساس شرایط اقلیمی سفید است، به طوری که در این

منطقه نه تنها سوگواری آنچنانی، به شکل دیگر مناطق ایران برگزار نمی‌شود بلکه در سوگ‌ها نیز، از لباس سیاه استفاده نمی‌شود. «در بلوچستان مجلس عزا را پرس می‌گویند و از گریه و زاری و روضه‌خوانی و آه و ناله خبری نیست و همان آمدن هر کس به خانه شخص متوفی به منزله تسلیت گفتن است.» (سعیدیان، ۱۳۶۴: ۱۰۸۴).

۲.۳. رنگ سوگواری در دین اسلام

هرچند در قرآن مجید هیچ حکم یا دستوری در مورد پوشش سوگواری و رنگ آن، نیامده است اما سفیدپوشی مسلمانان در امور دینی امری آشکار است. امواج سپید و بی‌کران لیک گوی برگرد حجرالاسود خود، روشن‌ترین سند تأکید دین اسلام بر پوشش رنگ سفید در عبادات است که برخی از بزرگان شعر فارسی نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند:

در پرستش به وقت کوشیدن سنت آمد سپید پوشیدن

(نظامی، ۱۳۸۴: ۲۸۴)

همچنین در مبحث «مستحبات و مکروهات لباس نمازگزار» در کتاب توضیح‌المسائل آمده است: در لباس نمازگزار، پوشیدن لباس سفید و پاکیزه‌ترین لباس‌ها و استعمال بوی خوش و انگشتر عقیق به دست کردن و ترک پوشیدن لباس سیاه (مگر در مورد تعظیم شعائر، چادر، عبا، و عمامه سادات) و لباس کثیف و تنگ و... به امید ثواب مطلوب است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۵۳).

سفید بودن رنگ کفن نیز از دیگر موارد تأکید بر رنگ سفید در اسلام است و اما روایاتی نیز از شخص پیامبر (ص) و ائمه معصومین در سفارش به سفیدپوشی نقل قول شده است:

«رسول اکرم فرمود: جامه سفید بپوشید که آن نیکو و پاکیزه‌ترین جامه است و مرده‌های خود را در آن کفن کنید. و حضرت امیر(ع) اکثر اوقات جامه سفید می‌پوشیدند.» (مقدم ۱۳۷۵: ۱۱۵).

۴. رنگ سوگواری در متون دوره غزنویان

قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم مهم‌ترین دوره از ادوار تمدن اسلامی ایران و از جهات مختلف قابل مطالعه است. هرچند این دوره ابتدای ترقی ادب فارسی است در عین حال یکی از مهم‌ترین ادوار ادبی ما هم محسوب می‌شود در ابتدای این عهد رودکی استاد شاعران و در اواخر آن

فردوسی و عنصری دو استاد مسلم شعر پارسی زندگی می کرده‌اند. از خصوصیات شعر این دوره انعکاس صریح احوال اجتماعی و زندگی شاعران و وضع دربارها و جریان‌های نظامی و سیاسی در آن است (صفا، ۱۳۷۷: ۹۸-۶۳).

۴.۱. رودکی

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیاه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
(رودکی، ۱۳۷۵: ۴۲)

اگر رودکی را پدر شعر فارسی بدانیم بی تردید ابیات فوق از نخستین ابیاتی است که رنگ سوگواری را به وصف کشیده است.

۴.۲. فرخی سیستانی

در دیوان فرخی نیز چون دیگر شاعران این دوره، می‌توان به مواردی از سوگواری و رنگ آن دست یافت. در اشعار او نیز رنگ سوگواری سیاه است. او در قصیده‌ای در مدح محمود با مطلع:

برآمد پیلگون ابری زروی نیلگون دریا چو روی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
این گونه به رنگ سوگواری اشاره می‌کند:

شهنشاهی که شاهان را ز دیده خواب بر باید زبیم نه منی گزش به جابلقا و جابلسا
دل ترسا همی ترسد کز و کیشش تبه گردد لباس سوگواران زان قبل پوشد همی ترسا
که اشاره‌ای است به رنگ سیاه لباس کشیشان.

فرخی همچنین با وصفی زنده و دقیق در قصیده‌ای مرگ و سوگواری محمود را به تصویر می‌کشد که در بخش‌های بعد به آن پرداخته می‌شود.

۴.۳. فردوسی

شاهنامه از دو جهت کمی و کیفی در میان آثار برجسته فارسی برترین است و حتی می‌توان گفت در زمره شاهکارهای ادبی جهان محسوب می‌شود. بر همین اساس، ما در این پژوهش، شاهنامه را با نگاهی ویژه نگریسته و به عنوان برجسته‌ترین اثر ادبی این دوره و نیز مهم‌ترین سند اساطیری و تاریخی و فرهنگی این سرزمین از آن بهره خواهیم برد. در سراسر شاهنامه به موارد

متعددی از سوگواری و رنگ آن اشاره شده است که به ذکر دو مورد از آن‌ها بسنده می‌شود و در بخش‌های بعد بیشتر به بررسی دیگر موارد خواهیم پرداخت.

سیاه‌پوشی شیرین پس از مرگ خسرو یکی از موارد رنگ سوگواری در بخش تاریخی شاهنامه است. پس از آنکه شیرویه، پدر خویش خسرو پرویز را می‌کشد و به قصد ازدواج، شیرین را نزد خود می‌خواند؛

وزان پس به شیرین فرستاد کس که بر خیز و پیش آی و گفتار بس
چو شیرین شنید آن کبود سیاه بپوشید و آمد به نزدیک شاه
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۵۹۰)

همچنین پس از کشته شدن بهرام چوبین، خاقان در سوگ او بر چینیان کبود می‌پوشاند:

همه هر چه در چین ورا بنده بود بپوشیدشان جامه‌های کبود
به یک چند با سوگ بهرام بود که خاقان از آن کار بد نام بود
(همان: ۵۶۹)

اما در داستان کیومرث نخستین پادشاه اسطوره‌ای ایرانیان کیومرث در سوگ فرزندش سیامک جامه پیروزه بر تن می‌کند:

سیامک بدست خزروان دیو تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو
چو آگه شد از مرگ فرزند شاه ز تیمار گیتی بر او شد سیاه
همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ دو چشم، ابر خونین و رخ باد رنگ
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۷)

این ابیات از دو جهت قابل تأمل است: نخست این که چرا فردوسی رنگ پیروزه را به کار برده است؟ بدون شک شاعر بی‌همتایی چون حکیم فرزانه توس هیچ محدودیتی برای انتخاب واژه‌ای دیگر نداشته است. در حالی که او در وصف سوگواری‌های بعدی شاهنامه از واژه‌های کبود، نیلی و سیاه استفاده کرده است. بی‌تردید، این انتخاب حکیم توس نه سلیقه‌ای بوده و نه تحت تأثیر محیط و شرایطی که خود در آن می‌زیسته، بلکه انتقالی مستقیم و یا معادل از منابعی است که او در اختیار داشته است. در غیر این صورت باید احتمال دهیم که پیروزه در اینجا باید

همان ازرق باشد، که دیگر شعرا نیز آن را به عنوان رنگ سوگواری ذکر کرده‌اند. دوم اینکه، در ایلید هومر هم رنگ پوشش تیس سرمه‌ای توصیف شده است و سخنی از سیاه‌پوشی نیست.

سوگواری فریدون در کشته شدن فرزندش ایرج و به تبع آن پوشیدن رنگ خاص سوگ نیز این‌گونه به تصویر کشیده می‌شود:

سراسر همه کشورش مرد و زن بهر جای کرده یکی انجمن
همه جامه کرده کبود و سیاه نشسته به اندوه در سوگ شاه
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۲)

و این نیز نخستین بیتی است که فردوسی از جامه سیاه و کبود پوشیدن در سوگ‌ها سخن می‌گوید. علاوه بر سیاه پوشیدن موارد دیگری از کاربرد رنگ سیاه در سوگواری دیده می‌شود:

در کاخ دربست و تختش بکند زبالا درآورد و پشتش فکند
در خانها را سیه کرد پاک ز کاخ و ز ایوان برآورد خاک
(همان: ۶۱)

نتیجه آن که در اساطیر هر دو ملت (ایران و یونان) اثری از پوشش سپید به نشان سوگواری دیده نمی‌شود. در هر دو اسطوره (ایلید و شاهنامه) رنگ‌های تیره رنگ ماتم بوده است. صرف نظر از این که کدام ملت در سیه‌پوشی پیشگام بوده و کدام یک متأثر از دیگری بوده است نکته قابل تأمل دیگری نیز دیده می‌شود و آن اینکه ظاهراً در ابتدا رنگ سیاه کاربرد نداشته و رنگ سوگواری به مرور تیره‌تر شده است. ضمن آنکه کوپر هم به این موضوع اشاره دارد: «جبه سفید مظهر پاکی و عفت یا غلبه روح بر بدن است در مشرق زمین نیز همانند یونان و روم باستان به هنگام سوگواری این رنگ پوشیده می‌شد.» (کوپر، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

۴. ۴. ابوالفضل بیهقی

در سال ۳۸۵ هجری در حارث آباد بیهقی دیده به جهان گشود. خانواده بیهقی دودمانی نژاده بود. از آغاز زندگانی بیهقی آگاهی چندانی نداریم. می‌گویند در نیشابور به دانش‌اندوزی پرداخت. چون به روزگار نوجوانی رسید، در دیوان رسالت محمود غزنوی که ادیب بزرگی چون بو نصر مشکان ریاست آن را بر عهده داشت با سمت شاگردی به دبیری پرداخت. به اعتقاد پژوهندگان و اهل فن تاریخ‌نگاری، بیهقی شیوه دقیق علمی را در تاریخ‌نگاری به کار برده است. تاریخ

سوگواران سفیدپوش (بررسی ریشه سفیدپوشی در سوگواری‌های تاریخ بیهقی) ۲۰۱

بیهقی آیینۀ روشن عصر غزنوی است که نویسنده آن با باریک بینی و ژرف نگری، بیشتر جلوه‌های زندگی اجتماعی را با خامۀ توانای خود بر دفتر ایام ترسیم کرده است. (خطیب رهبر، ۱۳۸۵: ۲۳-۱۱)

در تاریخ بیهقی تنها به دو مورد سوگواری که مسعود برای پدرش و خلیفه بر پا داشته اشاره شده است. حال آن که در آن از مرگ دهها تن از درباریان یا خاندان غزنوی سخن رفته است. در هر دو مورد سوگواری یادشده، به رنگ سفید به عنوان رنگ ماتم و سوگ اشاره شده است و سخنی از سیاه‌پوشی نیست و این همان مطلبی است که انگیزۀ ما را بر این پژوهش برانگیخته است تا بدانیم که ریشه این سفیدپوشی از کجاست. بیهقی در ذکر سوگواری مسعود در ماتم پدرش می‌نویسد: «و امیر دیگر روز بار داد، با قبایی و ردایی و دستاری سپید و همه‌ی اعیان و مقدمان و اصناف لشکر به خدمت آمده، سپیدها پوشیده و بسیار جزع بود. سه روز تعزیتی ملکانه به رسم داشته آمد چنان که همگان پسندیدند.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۳).

علی‌رغم توصیف بیهقی، در همین ماتم، فرخی رنگ سیاه را به عنوان نشان سوگواری به کار برده است:

حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه کله افکنده یکی از سرو دیگر دستار

اما بیهقی با ذکر جزئیات و توصیفات دقیق خود سیاه را پوشش رسمی حاجبان دانسته است. «و سلطان ایشان را باز گردانید بوسهل و طاهر دبیر را و اعیان دیگر را بخواند و خالی کرد و از هرگونه سخن رفت تا قرار گرفت بر آنکه نماز دیگر منگیتراک را حاجبی داده آید و سیاه درپوشانند و خلعتی بسزا دهند و همچنان حصیری را. سلطان فرمود تا منگیتراک هرا به جامه خانه بردند و خلعت حاجبی پوشانیدند: قبای سیاه و کلاه دو شاخ. و پیش سلطان آمد.» (بیهقی ۱۳۸۵: ۴۱) و جالب‌ترین که در تصویری که بیهقی از مراسم سوگواری خلیفه ارائه می‌دهد حتی حاجبان هم سپید پوشیده‌اند: «و امیر ماتم داشتن بیسیجید و دیگر روز که بار داد با دستار و قبا بود سپید و همه اولیا و حشم و حاجبان با سپید آمدند» (همان: ۴۴۱).

این تضاد آشکار در رنگ سوگواری، آن هم در یک ماتم و دربار و در یک محیط جغرافیایی و سیاسی (خراسان و عصر غزنوی) در چیست؟ ضمن آنکه نه تنها در شاهنامه بلکه در هیچ یک از دیگر متون ادبی این دوره اشاره‌ای به رنگ سفید، در سوگواری‌ها نشده است.

۴. ۵. سفیدپوشی مسعود

تضادهای رنگ سوگواری در متون ادبی عصر غزنوی به گونه‌ای است که تأمل برانگیز است؛ در حالی که تمامی شاعران برجسته این عصر رنگ سیاه را رنگ سوگ و ماتم دانسته‌اند، با کمال تعجب نویسنده باریک‌بینی چون بیهقی از سفیدپوشی مسعود و درباریان در ماتم پدرش محمود غزنوی می‌نویسد: «وامیر دیگر روز بار داد با قبایی و ردایی و دستاری سپید و همه اعیان و مقدمان و اصناف لشکر به خدمت آمدند سپیدها پوشیده و بسیار جزع بود. سه روز تعزیتی ملکانه برسم داشته آمد» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۳). و در سوگ خلیفه القادر بالله: «وامیر ماتم داشتن ببسیجید و دیگر روز که بار داد با دستار و قبا بود سپید و همه اولیا و حشم و حاجبان با سپید آمدند» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۴۱). برای رسیدن به پاسخی قانع‌کننده در مورد این تضادها دو فرضیه قابل طرح است:

۱- این سفیدپوشی در عصر غزنوی رایج بوده است. فرخی سیستانی شاعر مخصوص دربار محمود غزنوی در قصیده‌ای که در سوگ محمود سروده، با آنکه به گزارش بیهقی سیاه، لباس رسمی حاجبان است او سیاه را رنگ ماتم می‌داند:

حاجبان بنم خسته دل و پوشیده سیاه کله افکنده یکی از سر دیگر دستار

ضمن آنکه بیهقی آنان را با دستار می‌بیند و فرخی دستار افکنده. هرچند در این که تقریباً هیچ صحنه‌ای از چشمان تیزبین بیهقی مخفی نمانده است تردیدی نداریم اما توجه به این نکته ضروری است که مراسمی که بیهقی از آن یاد کرده است مدتی پس از مرگ محمود، در سپاهان و از سوی مسعود و همراهانش برپا شده و بیشتر جنبه تشریفاتی داشته است. بدین معنی که فرخی سیستانی به عنوان شاعر آن دربار به هنگام درگذشتن محمود در برپایی مراسم حضور داشته و این مطلب از وصف‌های زنده او در قصیده یاد شده کاملاً مشهود است. لذا ما نمی‌توانیم هیچ یک از دو شاهد ذکر شده از فرخی و بیهقی را رد نماییم زیرا هر دو مطلب به درستی ذکر شده‌اند. معما اینجاست که توصیفات فرخی در بطن مراسم بوده است و توصیف بیهقی نقل قولی است از مراسمی که در ایام واقعی سوگواری نبوده و آن مراسم در حقیقت نوعی مجلس بزرگداشت بوده است نه برپایی عزاداری و ماتم.

به گواهی همین تاریخ بیهقی، مسعود به هنگام مرگ پدر در غزنین حضور نداشته و در سپاهان به سر می‌برده است: «از خواجه طاهر دبیر شنودم گفت چون این خبرها به سپاهان برسید،

امیر مسعود چاشتگاه این روز مرا بخواند و خالی کرد و گفت پدرم گذشته شد و برادرم را به تخت ملک خواندند. اما فردا مرگ پدر را بفرماییم تا آشکار کنند چون ماتم داشته آمد رسولی فرستیم نزدیک پسر کاکویه... چون روزگار مصیبت سر آمد امیر رسولی کرد سوی بو جعفر کاکو» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۳)

بنابراین مسعود، این مراسم را در سپاهان بر پا می‌دارد نه در غزنین و او مدت‌ها پس از مرگ پدر به غزنین باز می‌گردد. برای روشن‌تر شدن موضوع یک بار دیگر ابیاتی چند از قصیده فرخی سیستانی را از نظر می‌گذرانیم.

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار	چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار
خانه‌ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش	نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار
کوی‌ها بینم پر شورش و سر تاسر کوی	همه پر جوش همه جوشش از خیل سوار
رسته‌ها بینم بی‌مردم و درهای دکان	همه بر بسته و بر در زده هر یک مسمار
کاخ‌ها بینم پرداخته از محتشمان	همه یکسر ز ربض برده به شارستان بار
مهران بینم بر روی زنان همچو زنان	چشم‌ها کرده زخونابه به رنگ گلنار
حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه	کله افکنده یکی از سرو دیگر دستار

(فرخی سیستانی ۱۳۷۷: ۹۲)

در مورد خلیفه هم، که ظاهراً این بار بیهقی خود نیز حضور داشته، چنین مراسمی در بلخ برگزار می‌شود، زیرا به هنگام رسیدن خبر درگذشتن خلیفه مسعود در بلخ به سر می‌برده است. «روز سه شنبه ده روز باقی مانده از این ماه خبر رسید که امیر المؤمنین القادر بالله گذشته شد.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۳۷) لازم به ذکر است که در توصیفات بیهقی خبری از حضور عامه مردم نیست و این مسئله چیزی نبوده که از دیدگان تیز بین بیهقی دور مانده باشد. لذا تضاد میان توصیفات بیهقی و فرخی آن هم در یک دربار و در سوگ یک نفر، این فرضیه را رد می‌کند.

۲- این سفیدپوشی ریشه در گذشته ایران دارد و احتمالاً فردوسی تحت تأثیر فرهنگ و آداب و رسوم خود (غزنوی) بوده است. این فرضیه نیز پذیرفتنی نیست. زیرا اولاً دیدیم که در شاهنامه کوچکترین اشاره‌ای به سفیدپوشی در سوگواری‌ها نشده است. ثانياً اگر چنین فرضیه‌ای را درست بدانیم، رنگ سوگواری در شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی و دیوان فرخی -

که هر سه از آثار یک عصر و یک فضای جغرافیایی سیاسی هستند - باید یکی باشد که هرگز نیست.

ریشه یابی سفیدپوشی مسعود

در مراجعه به اساطیر و تاریخ خواندیم که رنگ سوگ و ماتم نزد ایرانیان همان رنگ سیاه است و حتی در برخی منابع، ایرانیان خود نخستین مردمانی بوده‌اند که رنگ‌ها ساخته و در مصیبت‌ها سیاه پوشیده‌اند. در *اخبارالزمان* مسعودی می‌خوانیم: «همه مردم کشورها بر این باورند که ایرانیان در پیشوایی و مملکت داری و سازماندهی جنگ‌ها و ساختن رنگ‌ها و پختن غذا و دوختن جامه و [دانش] پزشکی و تنظیم امور و اینکه هر چیز را در جای خود نهند و همچنین در سخن آرایبی و خطابه و خردمندی و پاکیزگی و شکوهمندی شاهان پیشتاز هستند.» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۹۸).

در تاریخ بلعمی آمده است که «و خداوندان اخبار چنین گویند که هرگز کس ندانست که مردم را چون مصیبت رسید جامه سیاه باید کرد تا اکنون که خبر آمد که افراسیاب پسر او را، سیاوخش را، بکشت. سرهنگی بود سیادوش و گویند پسر گودرز بود. زی کیکاووس اندر شد با جامه سیاه و کبود، پس مصیبت گرفتند و جامه‌ها سیاه کردند و پیش کیکاووس آمدند با آن جامه‌های سوگوار، و بدریدند و خروش و زاری کردند و رسم مصیبت‌ها از آن وقت است که بنهادند. والله اعلم.» (بلعمی، ۱۳۷۶: ۱۲۳).

در بخش‌های پیشین اشاره کردیم که تاریخ طبری هم، نخستین سوگی را که در آن سیاه پوشیده شده سوگ سیاوش و نخستین سیاهپوش را نیز همین شخص دانسته است. در مورد سیاهپوشی محرم و برگزاری مراسم سوگواری عاشورا و احتمال تأثیرپذیری فرهنگ سیاهپوشی ایرانیان از آن، نیز می‌دانیم که به گواهی تاریخ، نخستین بار امیر معزالدوله دیلمی سوگواری و عزاداری عاشورا را به شکل عمومی رسمیت بخشید.

«در دهم محرم سال جاری [۳۵۲] معزالدوله به مردم دستور داد دکان‌ها و اماکن کسب را ببندند و تعطیل کنند و سوگواری نمایند و قبا‌های سیاه مخصوص عزا بپوشند و زنان نیز موهای خود را پریشان و گونه‌ها را سیاه کنند و جامه‌ها را چاک بزنند و در شهر بگردند و بگریند و برسر و سینه بزنند و ندبه حسین بن علی رضی الله عنهما را بخوانند. مردم همه آن کار را کردند و سنیان انکار نکردند

زیرا یارای منع نداشتند که عده شیعیان فروتر و سلطان هم همراه آن‌ها بود.» (ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲۶۱-۲۶۲).

صرف نظر از غلبه تعصب بر نویسنده در توصیف منفی واقعه، به این نتیجه می‌رسیم که این فرمان معزالدوله، تلفیقی از انگیزه مذهبی (شیعه) و ملی (ایرانی) او بوده است. لذا برگزاری این مراسم در ایران و به تبع آن سیاهپوشی در محرم بیشتر صبغه ایرانی دارد نه عربی و اسلامی. چنانچه احسان یار شاطر در مقاله «تعزیه و آیین‌های سوگواری در ایران قبل از اسلام» سعی می‌نماید همانندی‌هایی را میان سوگ سیاوش و سوگواری امام حسین (ع) در ایران، اثبات نماید. او در پایان می‌نویسد: «مراسم سوگواری آیینی از نوع تعزیه در ایران قبل از اسلام دارای پیشینه‌های روشن است. سوگ سیاوش از نظر شالوده‌های آیینی، تخیلی و عاطفی، که در توضیح پیدایش این نوع نمایش نادیده گرفته می‌شوند، به تعزیه امام حسین شباهت زیادی دارد.» (چلکووسکی، ۱۳۸۴: ۱۲۵). بر این اساس وقتی سفیدپوشی مسعود نه ریشه در فرهنگ و تاریخ گذشته ایرانیان دارد و نه در اساطیر و ادیان. پس باید در جای دیگری منشأ آن را جست.

۴. ۶. سفیدپوشی مأمون

همان‌گونه که گفتیم در سوگواری‌های تاریخ بیهقی نامی از پوشش عامه مردم نیست و بیهقی فقط به توصیف پوشش سلطان و درباریان می‌پردازد. در اینجا چند نکته تأمل برانگیز توجه محقق را به خود جلب می‌کند؛ اول اینکه مسعود در سوگ پسر جوان خود امیر سعید، نه تنها سپید نمی‌پوشد بلکه حتی به سوگ هم نمی‌نشیند. «روز شنبه نیمه این ماه نامه غزنین رسید بگذشته شدن امیر سعید، امیر چون نامه بخواند، از تخت فرود آمد و آهی بکرد که آوازش فرود سرای بشنیدند. و وزیر و اولیا و حشم به طارم آمدند و تا چاشتگاه بنشستند که مگر امیر به ماتم نشیند. پیغام آمد که به خانه‌ها باز باید گشت که نخواهیم نشست و قوم باز گشتند.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۸۹۵).

دوم این که، او به هنگام عروسی بر پسر خود مردانشاه، لباس سیاه می‌پوشاند: «و امیر، مردانشاه را قبای دیبای سیاه پوشانید موشح به مرواید...!!» (همان: ۷۴۸). که به نظر می‌رسد تازگی داشتن این موارد و غیر منتظره بودن آن‌ها باعث شده تا بیهقی به آن توجه بیشتری کند.

در بررسی اساطیر و حتی تاریخ ایران قبل از اسلام مصداقی برای سفیدپوشی در سوگواری‌ها نیافتیم. اما در تاریخ ایران بعد از اسلام خواندیم که مأمون خلیفه عباسی در تشییع جنازه امام رضا (ع) سفید پوشیده است و دیگر، جالب اینکه مأمون نیز به رنگ سیاه علاقه‌مند بوده و در عروسی خود سیاه پوشیده است. در چهارمقاله آمده است:

«و مأمون پیوسته سیاه پوشیدی و مردمان چنان گمان بردند که بدان همی‌پوشد که شعار عباسیان سیاه است تا یک روز یحیی اکثم سوال کرد که از چیست که امیرالمؤمنین بر جامه سیاه اقبال بیش می‌فرماید؟ مأمون با قاضی امام گفت که سیاه جامه مردان و زندگان است که هیچ زنی را با جامه سیاه عروس نکنند و هیچ مرده‌ای را با جامه سیاه به گور نکنند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۵: ۳۴)

سفیدپوشی یا سیاه‌پوشی اعراب و مسلمانان صدر اسلام حجاز، در سوگواری دلالت کند نیافتیم. اما قبلاً خواندیم از آنجا که سفید شعار خاص امویان بوده است ظاهراً آنان در سوگواری هم همان سفید می‌پوشیده‌اند و در حقیقت لباس رسمی آنان بوده است نه سوگواری. که بسیار بعید به نظر می‌رسد این موضوع کمترین ارتباطی با سفیدپوشی مأمون داشته باشد.

۴.۷. عباسیان و شعار سیاه

قبلاً خواندیم که سیاه، شعار خاص عباسیان شده بود. انتخاب این رنگ هر علتی که داشته باشد خود می‌تواند دلالتی قابل قبول باشد بر این که تا آن زمان (قیام عباسیان علیه امویان) رنگ سیاه در میان اعراب مسلمان و امویان آنچنان مرسوم و باب نبوده است زیرا در غیر این صورت کاربرد آن نمی‌توانسته تازگی و تأثیری داشته باشد.

به روایت تاریخ، ایرانیان به خصوص ابو مسلم خراسانی در به قدرت رسیدن بنی‌عباس و سقوط بنی‌امیه مهمترین نقش را ایفا کرده‌اند. اما در باره اینکه چرا عباسیان، لباس سیاه را برگزیده‌اند و منشأ این انتخاب چه بوده است مسعودی می‌نویسد که: در باره ابو مسلم اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند نژاد از عرب داشت و بعضی گفته‌اند غلام بود و آزاد شده بود و از مردم برس و جامعین بود از توابع کوفه. در آغاز کار، ناظر ادريس بن ابراهيم عجلي بود، سپس کارش بالا گرفت و حوادث او را با محمد بن علی و پس از او با ابراهيم بن محمد ملقب به امام مرتبط ساخت و ابراهيم او را به خراسان فرستاد و دستور داد اهل دعوت از او اطاعت کنند از

آنجا کارش نیرو گرفت و رنگ سیاه را رواج داد تا لباس و پرچم و علم از آن کنند. نخستین کس از مردم خراسان که در نیشابور سیاه پوشید و رنگ سیاه را باب کرد اسید بن عبدالله بود پس از آن سیاه پوشی در بیشتر شهرها و نواحی خراسان رواج یافت و کار ابو مسلم بالا گرفت. (مسعودی، ۱۳۶۰: ۲۴۳).

به هر حال طوفان سیاهی که ابو مسلم در نیشابور بر می‌انگیزد، بر مردمان شهر به شهر سیاه می‌پوشاند و سرانجام، طومار خلافت بنی‌امیه را در می‌نوردد. و اما اینکه، با وجود سیاه پوشی عباسیان چرا مأمون عباسی در سوگ امام رضا (ع) در طوس (ایران) سفید می‌پوشد؟ حال آنکه اولاً بر اساس منابع اساطیری و تاریخی، ایرانیان، خود اولین کسانی بوده‌اند که در سوگ‌ها سیاه پوشیده‌اند و سیاه پوشی عباسیان هم برگرفته از فرهنگ آنان است. ضمن آنکه هنوز هم این رسم در فرهنگ ایرانی پا بر جاست. و ثانیاً خود عباسیان هم در سوگ‌های خود سیاه می‌پوشیده‌اند چنانکه زبیده همسر هارون در مرگ امین پشمنه سیاه پوشید. (مسعودی، ۱۳۶۰: ۴۱) و در مرگ مهدی عباسی هم نزدیکان او سیاه پوشیدند. (همان: ۱۳۴)

درست است که نخستین بار و به صورت فراگیر عباسیان پای رنگ را به فضای سیاست کشاندند اما به جرأت می‌توانیم بگوییم در عرب و عجم هیچ فرمانروایی به اندازه مأمون، در سیاست با رنگ بازی نکرده است. او در مرو جامه سیاه می‌پوشد. اما پس از آنکه ولایت عهدی امام رضا (ع) را اعلام می‌کند رنگ سبز را رسمیت می‌بخشد البته پوشش رنگ سبز هم به نوعی برای آن بوده که خود را علوی و دوست دار امامان شیعه بداند که رنگ لباس امامان انتخاب کرده است و بر خود جامه سبز می‌پوشاند. و به هنگام تشییع جنازه امام رضا (ع) قبای سفید را کارساز تر می‌بیند و پس از شهادت امام و به هنگام بازگشت به بغداد، دوباره به رنگ سیاه در می‌آید و جامه سیاه می‌پوشد.

۴. ۸. سفید شعار مخالفان عباسیان

همان گونه که در بخش‌های قبل به آن اشاره شد که رنگ لباس‌ها به شعاری سیاسی تبدیل شده بود و سفید شعار امویان و سیاه شعار عباسیان بود اما از همان آغاز، مخالفان عباسیان، به خصوص پس از کشته شدن ابو مسلم به دست منصور عباسی، در شورش‌های پیاپی به مخالفت با آنان برخاستند، و سفید پوشیدند. پیروان ابن مقفع (سفید جامگان)، علویان طبرستان... از مهم‌ترین مخالفان سلطه عباسیان بودند.

ابن اثیر در جلد نهم تاریخ خود از قیام‌های متعدد مخالفان عباسیان و سفیدپوشی آن‌ها سخن می‌گوید از جمله: از قیام ابن مقفع و پیروانش که یکی از گروه‌های مخالف خلافت بنی عباس بودند و شعار آن‌ها پوشش سفید بود که مشهور به سفید جامگان بودند. وی در ذکر حوادث سال ۱۳۳ و بیان آغاز حکومت عباسیان می‌نویسد: که «در آن سال حبیب ابن مره مری شعار سفید (برخلاف سیاه بنی عباس) برگزید. و در بیان خلع و تمرّد ابی‌الورد و اهل دمشق از برگزیدن شعار سفید می‌گوید و ادامه می‌دهد که در آن سال اهالی جزیره شعار سفید را برگزید و ابوالعباس سفاح را خلع نمود. که البته بعداً اغلب آن قیام‌ها سرکوب می‌شود.» (ابن اثیر، ۱۳۵۰، جلد ۹: ۷۸-۶۲)

یعقوبی در باب سفیدپوشی مأمون در عزای علی بن موسی الرضا (ع) می‌گوید:

«... ابوالحسن بن ابی‌عباد مرا گفت: مأمون را دیدم که قبایی سفید در بر داشت و در (تشییع) جنازه رضا سر برهنه میان دو قائمه نعلش پیاده می‌رفت و می‌گفت: ای ابوالحسن پس از تو به که دل خوش باشم؟ و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرصی نان و مقداری نمک برای او می‌آوردند و خوراکش همان بود سپس در روز چهارم بازگشت.» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۴۶۹-۴۷۱)

«در ایام ابراهیم بن مهدی بغداد آشفته شد. مأمون به سال دویست و چهارم به بغداد درآمد. در آن وقت لباس سبز داشت و بعداً آن را تغییر داد و هنگامی که طاهر بن حسین از رقه پیش وی آمد لباس سیاه را تجدید کرد.» (مسعودی، ۱۳۶۰: ۴۴۲).

شاید اکنون، یافتن پاسخ این سؤال که چرا مأمون در سوگ امام رضا (ع) و در طوس - جایی که به گواهی تاریخ، مردم آن در سوگ‌ها سیاه می‌پوشیده‌اند - سفید پوشیده است؟ آسانتر باشد. اگر این کار مأمون با هدف جلب توجه علویان و با انگیزه سیاسی صورت نگرفته است، چه توجیهی برای تضاد رنگ سوگواری زبیده (همسر هارون) در سوگ امین آن هم در بغداد و سفیدپوشی مأمون در سوگ امام رضا (ع) (در خراسان) می‌تواند وجود داشته باشد؟

وقتی محمد کشته شد یکی از خدمه زبیده پیش او رفت و از او خواست که همچون عایشه که به خونخواهی عثمان خروج کرد به خونخواهی پسرش خارج شود اما زبیده به او گفت:

سوگواران سفیدپوش (بررسی ریشه سفیدپوشی در سوگواری‌های تاریخ بیهقی) ۲۰۹

زنان را با جنگ دلیران و خونخواهی چه کار؟ آنگاه گفت تا لباس سیاه بپارند و پشمینه سیاه پوشید (مسعودی، ۱۳۶۰: ۴۱). از دیگر شواهد سیاه‌پوشی عباسیان در سوگواری، مرگ مهدی عباسی است:

مسعودی در ذکر خلافت او می‌نویسد: «هنگام مرگ چهل و سه سال داشت هارون الرشید بر او نماز کرد حسنه کنیز او و دیگر اطرافیانش در عزای او لباس سیاه پوشیدند و ابوالعتاهیه در این باب شعری بدین مضمون گفت: «دیشب در لباس مزین بودند و صبحگاهان لباس سیاه داشتند.» (مسعودی، ۱۳۶۰: ۱۳۴). بنابراین علاوه بر لباس رسمی، رنگ سوگواری عباسیان نیز سیاه بوده است.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی در ابیات زیر به نقش ابومسلم در به قدرت رسیدن عباسیان و سیاه‌پوشی آنان و همچنین سفیدپوشی علویان اشاره می‌کند:

ارجو که سخت زود به فوجی سپیدپوش کینه کشد خدای ز فوجی سیه سلب
و آن آفتاب آل پیمبر کند به تیغ خون پدر ز گرسنه عباسیان طلب
بر دین و خلق مهتر گشتندی این گروه بومسلم ار نبودی و آن شور و آن جلب؟
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۲۰۸)

نشان علویان شیعی مذهب طبرستان (زیدی) پرچم و لباس سفید بود. چنانکه وقتی رافع بن هرثمه در زمان عمرو لیث نیشابور را تصرف کرد و می‌خواست به نام محمد بن زید علوی خطبه بخواند لباس سیاه را که نشانه عباسیان بود رها و جامه سپید بر تن کرد. بدین سبب بود که به قیام کنندگان در شرق دنیای اسلام آن روز سپید جامگان "میضه" می‌گفتند.

در سال ۳۱۸ یکی از امیران طبرستان پوشیدن لباس سفید را به عنوان علامت ویژه علویان در نظر گرفت. مردمان طبرستان هم وقتی به پیروی از علویان در آمدند سفید پوشی در میانشان رواج یافت. (چیت ساز، ۱۳۷۹ صص ۱۷۳-۱۷۰)

نتیجه آنکه، ریشه سفید پوشی مأمون در سوگ امام رضا (ع) نه در طوس است، نه در بغداد. بلکه فقط به انگیزه سیاسی و جلب حمایت علویان خراسان و حتی انحراف افکار عمومی فرار از اتهام قتل امام رضا (ع) بوده است. چرا که او مجبور بود چون پدرش هارون به نوعی از

خود رفع اتهام کند. مقایسه برخورد هارون در شهادت امام موسی کاظم(ع) با این حرکت مأمون در خور توجه است؛

موسی بن جعفر(ع) در بغداد نزد سندی بن شاهک در زندان هارون بود در سال ۱۸۳ در پنجاه و هشت سالگی وفات کرد. هارون مسرور خادم را خواست و فرماندهان و منشیان و هاشمیان و قضات و هر کس را که از طالبیان در بغداد بود حاضر کرد. و سپس جامه از روی او بر گرفت و به آنان گفت: آیا این مرد را می‌شناسید؟ گفتند: چنانکه باید او را می‌شناسیم، این موسی بن جعفر است. پس هارون گفت: آیا اثری و چیزی که دلیل کشته شدن باشد در بدن او می‌بینید؟ گفتند: نه، سپس او را غسل دادند و کفن کردند و بیرون آوردند و در طرف غربی مقابر قریش دفن کردند. (یعقوبی ۱۳۷۸: ۴۱۹)

با آنکه امام موسی کاظم(ع) در زندان هارون الرشید به شهادت می‌رسد، هارون برای او سوگی بر پا نمی‌کند. اما برخورد مأمون با شهادت امام رضا(ع) کاملاً حساب شده و ریاکارانه است.

پاسخ نهایی

به نظر می‌رسد سپیدپوشی مسعود در سوگ پدر و همچنین پوشاندن لباس سیاه بر پسرش آن هم در مراسم عروسی، صرفاً تقلیدی از مأمون بوده است. چرا که ترکان غزنوی بیش از هر کسی، خود را به نوعی وامدار و میراث خوار خلفای عباسی می‌دانستند و برای مشروعیت بخشیدن به سلطه خود، اصرار داشتند در هر امری پایبندی خود را به شعائر آنان اثبات نمایند. در سوگ خلیفه نیز، دو نکته قابل توجه وجود دارد؛

اول اینکه خود فرستاده خلیفه با پوشش سیاه خبر مرگ خلیفه را آورده است «امیر رضی‌الله عنه بر تخت بود پیش صفه، سلام کرد رسول خلیفه و با سیاه بود.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۴۰).

دوم اینکه در اغلب سوگواری‌های این دوره دستار از سر بر می‌گرفته‌اند. این رسم حتی در دوره‌های پیش (ایرانی - عربی) نیز معمول بوده است. اما مسعود غزنوی در سوگ پدرش محمود و خلیفه با دستار به ماتم می‌نشیند،

«و امیر ماتم داشتن بیسیجید و دیگر روز که بار داد با دستار و قبا بود سپید و

همه اولیا و حشم و حاجبان با سپید آمدند.» (بیهقی، ۱۳۸۵: ۴۴۱).

«و امیر دیگر روز بار داد با قبایی و ردایی و دستپاری سپید...» (همان: ۱۳)

بنابراین با مشاهده شواهد یاد شده از سوی مسعود، اگر او قصد سنت شکنی نداشته است، چه چیزی جز تقلید از مأمون عباسی می‌تواند این موارد منحصر به فرد را توجیه کند؟

از اول تا آخر تاریخ بیهقی از مرگ ده‌ها تن از بزرگان و یا خاندان مسعود سخن رفته است در هیچ یک از آن‌ها به سفیدپوشی اشاره‌ای نشده است. به نظر می‌رسد؛ نگاه‌های ذره‌بینی بیهقی به این دو مورد خود می‌تواند بهترین دلیل برای غیر عادی بودن آن‌ها باشد. مسعود در تمام سلطنت نه ساله خود فقط به سوگ این دو تن بسنده می‌کند. او حتی برای فرزند جوانش امیر سعید ماتمی برپا نمی‌کند و سفیدی نمی‌پوشد. وزیر او خواجه احمدحسن میمندی نیز از سوگواری او بی‌نصیب است. معلوم است که او برای شایسته نشان دادن خود بر جایگاه خلیفه، آن هم در خراسانی که روزی مأمون در عزاداری سفید پوشیده است، باید به شیوه او عمل کند. با این تفاوت که سفیدپوشی مأمون حساب شده و هدفمند بوده است و سفیدپوشی مسعود تقلیدی ناشیانه. ضمن آنکه مسعود در چگونگی به سلطنت رسیدن خود هم نوعی شباهت با مأمون احساس می‌کند. (خلع برادرش محمد وزندانی کردن او) ظاهراً بیهقی هم به نحوی این شباهت را حس کرده و مبحثی از تاریخ خود را به «حدیث ملطفه‌ها و مأمون» اختصاص داده و سپس برخورد آن دو را با هم مقایسه کرده است (باز هم تقلید از مأمون، ر.ک به جلد اول تاریخ بیهقی: ۳۰-۲۱).

لذا سفیدپوشی مسعود هم نه تنها ریشه‌ای در فرهنگ ایرانیان قبل و بعد از اسلام ندارد، بلکه برای تقلید از مأمون اقدام به این کار کرده است.

نتیجه‌گیری

از گذشته‌های دور تا کنون پوشش و لباس علاوه بر حفاظت انسان از سرما و گرما کم‌کم نقش‌های دیگری نیز ایفا کرده‌اند. یکی از این نقش‌ها، شرکت در مظاهر شادی و اندوه است. به طوری که کاربرد رنگ یا طرحی خاص به عنوان نماد یک مراسم یا آدابی شناخته شده، در میان افراد هر جامعه، پذیرفته شده است. سوگواری یکی از بارزترین مصادیق آداب و رسوم فرهنگی در جوامع بشری است. از میان رنگ‌ها، غالباً سیاه و سفید از رنگ‌های سوگواری هستند. که رنگ سفید بیشتر در جوامع شرقی و رنگ سیاه در جوامع غربی کاربرد داشته است.

در بررسی رنگ سوگواری در متون برجسته ادبی (قرن ۴-۵) دیدیم که تمامی متون مورد بحث ما رنگ‌های تیره (سیاه، نیلی، کبود، ازرق و فیروزه) را رنگ ماتم و سوگواری دانسته‌اند اما برخلاف همه آن‌ها، تاریخ بیهقی مسعود غزنوی را در سوگ پدر و خلیفه به هنگام سوگواری سفید پوش می‌بیند. برای یافتن ریشه این تضاد در اسطوره‌های ایلید و شاهنامه و تاریخ ایران قبل از اسلام مصداقی نیافتیم اما در تاریخ ایران بعد از اسلام دیدیم که مأمون عباسی نیز در سوگواری امام رضا (ع) سفید پوشیده است. در یافتن ریشه سفید پوشی مأمون به این نتیجه رسیدیم که این تنها موردی بوده که مأمون سفید پوشیده آن هم فقط به دلیل انگیزه‌های سیاسی (اظهار تشیع و انحراف افکار عمومی از اتهام قتل امام رضا(ع)). مسعود غزنوی هم که سعی داشته خود را جانشینی خلف برای مأمون نشان دهد ظاهراً بدون آنکه علت سفید پوشی مأمون را بداند صرفاً از او تقلید کرده است.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۵۰). *الکامل*. ترجمه عباس خلیلی، جلد ۱ و ۹ و ۱۴. تهران: انتشارات کتب ایران.
۲. اپلی، ارنست (۱۳۷۸). *رؤیا و تعبیر رؤیا*، ترجمه دل آرام قهرمان. تهران: انتشارات میترا.
۳. اتین، یوهانس (۱۳۶۷). *عناصر رنگ*، ترجمه حسن ملجائی، چاپ اول. تهران: انتشارات پارت.
۴. ان دزی، راینهات پیترو (۱۳۸۳). *فرهنگ البسه مسلمانان*. ترجمه حسینعلی هروی. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۵. انرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابو نصر احمدبن محمدبن نصر القبادی، تصحیح مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.
۶. باقری، مهدی (۱۳۷۶). *دین‌های ایرانی پیش از اسلام*. تبریز: انتشارات دانشگاه.
۷. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۶). *گزیده تاریخ بلعمی*. انتخاب رضا انزابی نژاد، چاپ هفتم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۸. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۵). *تاریخ بیهقی*. به کوشش (خطیب رهبر)، چاپ دهم. تهران: انتشارات مهتاب.
۹. تاج‌بخش، احمد (۱۳۸۱). *تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران (قبل از اسلام)*. چاپ اول. تهران: انتشارات یادواره کتاب.
۱۰. چلکوسکی، پیترو جی (۱۳۸۴). *تعزیه: آیین و نمایش در ایران*. ترجمه داوود حاتمی، چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
۱۱. چلکوسکی، پیترو جی (۱۳۶۷). *تعزیه هنر بومی پیشرو ایران*، ترجمه داوود حاتمی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۲. چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۷۹). *تاریخ پوشاک ایران از ابتدای اسلام تا حمله مغول*، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
۱۳. روزنبرگ، دونالد (۱۳۷۹). *اساطیر جهان*. ترجمه عبدالحسین شریفیان، چاپ اول، جلد اول، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۴. سان، هوارد و دوروتی سان (۱۳۷۸). *زندگی با رنگ*، ترجمه نغمه صفاریان‌پور، چاپ اول. تهران: انتشارات حکایت.

۱۵. سعیدیان، عبدالحسین. (۱۳۶۹). *سرزمین و مردم ایران (مردم شناسی و آداب و رسوم اقوام ایرانی)*، چاپ چهارم. تهران: انتشارات علم و زندگی.
۱۶. شوالیه، ژان-گریان آلن. (۱۳۷۹). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، تهران: انتشارات جیحون.
۱۷. صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۶۸). *تاریخ ادبیات ایران*. چاپ سوم، خلاصه جلد ۳. تهران: انتشارات فردوسی.
۱۸. صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۷۷). *تاریخ ادبیات ایران*. چاپ پانزدهم، خلاصه جلد ۱ و ۲. تهران: انتشارات ققنوس.
۱۹. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم. تهران: انتشارات اساطیر.
۲۰. فرخی سیستانی. (۱۳۷۷). *گزیده اشعار، انتخاب محمد دبیر سیاقی*، چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
۲۱. فردوسی. (۱۳۷۷). *شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)*. چاپ چهاردهم، مشهد: انتشارات سخن گستر.
۲۲. کوپر، جی. سی. (۱۳۸۰). *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: انتشارات فرشاد.
۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۷۰). *اخبار الزمان*، ترجمه کریم زمانی، چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
۲۴. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۶۰). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، جلد ۲. تهران: انتشارات نشر کتاب.
۲۵. معین، محمد. (۲۵۳۵). *مزدیسنا و ادب پارسی*، چاپ سوم، جلد اول. تهران: انتشارات دانشگاه.
۲۶. مقدم، سید محمد تقی. (۱۳۷۵). *دستورات و برنامه زندگی*، چاپ نوزدهم. مشهد: انتشارات مقدم.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۳). *رساله توضیح المسائل*، چاپ چهل و دوم. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۲۸. ناس، جان بایر. (۱۳۸۱). *تاریخ جامع ادیان*، مترجم علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲۹. ناصر خسرو. (۱۳۸۷). *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ هفتم. تهران: انتشارات دانشگاه.

سوگواران سفیدپوش (بررسی ریشه سفیدپوشی در سوگواری‌های تاریخ بیهقی) ۲۱۵

۳۰. نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی. (۱۳۷۵). *چهار مقاله*، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: انتشارات جامی.
۳۱. نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۴). *هفت پیکر*. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: انتشارات زوار.
۳۲. وارنیگ، فلیپ. (۱۳۷۱). *فرهنگ خرافات و تعبیر خواب*، ترجمه احمد حجاران، چاپ اول. تهران: چاپخانه موفق.
۳۳. هومر. (۱۳۷۹). *ایلیاد*، ترجمه سعید نفیسی، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳۴. هومر. (۱۳۷۷). *ایلیاد*، ترجمه میرجلال کزازی، چاپ اول. تهران: انتشارات مرکز نشر.
۳۵. هینتس. والتر. (۱۳۸۷). *داریوش و ایرانیان*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.
۳۶. یار شاطر، احسان. (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳۷. یار شاطر، احسان. (۱۳۸۳). *پوشاک ایران زمین*. ترجمه، پیمان متین، جلد ۱. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۷۸). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه ابراهیم آیتی، جلد ۲. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.